

منطق یا فنّ اندیشیدن

سرشناسه: آرنو، آنتوان، ۱۶۱۲-۱۶۹۴ م. Arnauld, Antoine, 1612-1694
عنوان و نام پدیدآور: منطق یا فن اندیشیدن [مشهور به منطق پورروبال]: بر اساس
ویراست پنجم (۱۶۸۳)/آنتوان آرنو و پی‌یر نیکول؛ ترجمه و تحقیق علیرضا اسدی.
مشخصات نشر: تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۶۵۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۳۰۱-۲
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Logic, or, The art of thinking: containing,
besides common rules...
موضوع: منطق — متون قدیمی تا ۱۸۰۰ م.
موضوع: Logic--Early works to 1800
شناسه افزوده: نیکول، پی‌یر، ۱۶۲۵-۱۶۹۵ م.
شناسه افزوده: Nicole, Pierre, 1625-1695
شناسه افزوده: اسدی، علیرضا، ۱۳۶۶ -، مترجم
رده‌بندی کنگره: BC ۶۲
رده‌بندی دیویی: ۱۶۰
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۶۱۲۴۹۳۷

منطق یا فنّ اندیشیدن

[مشهور به منطق پوررویال]

بر اساس ویراست پنجم (۱۶۸۳)

آنتوان آرنو و پی.یر نیکول

ترجمه و تحقیق: علیرضا اسدی



این کتاب ترجمه‌ای است از:

Logic or the Art of Thinking
Antoine Arnauld and Pierre Nicole
Cambridge University Press, 1996



انتشارات قنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری،

شماره ۱۱۱، تلفن ۴۰ ۸۶ ۴۰ ۶۶

ویرایش، آماده‌سازی و امور فنی:

تحریریه انتشارات قنوس

آنتوان آرنو و پی‌یر نیکول

منطق یا فنّ اندیشیدن

[مشهور به منطق پورریال]

ترجمه و تحقیق: علیرضا اسدی

چاپ اول

۱۱۰۰ نسخه

۱۳۹۹

چاپ رسام

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۰۴-۰۳۰۱-۲

ISSN: 978-622-04-0301-2

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۱۱۰۰۰۰ تومان

فهرست

پیشگفتار مترجم

۱۲.....	دیباچه
۱۶.....	درآمد
۲۱.....	I. مؤلفان
۲۷.....	II. ساختار
۳۹.....	III. منابع
۵۱.....	IV. ایده یک منطق جدید
۶۸.....	V. حقیقت و معیار حقیقت
۸۶.....	VI. سرزمین تصورات
۱۰۳.....	VII. روش و روش‌شناسی
۱۳۶.....	در مورد ترجمه
۱۴۱.....	پیوست ۱
۱۴۳.....	پیوست ۲
۱۴۵.....	پیوست ۳: گاهشمار
۱۴۶.....	کتابنامه پیشگفتار مترجم فارسی
۱۵۳.....	کتابنامه پانویشت‌های مترجم فارسی
۱۵۵.....	کتابنامه پانویشت‌های مترجم انگلیسی

منطق یا فنّ اندیشیدن

۱۶۰.....	پیشگفتار ویراست ۱۶۸۳
۱۶۱.....	درآمد
۱۶۳.....	گفتار اول: که در آن، طرح این منطق نوین ارائه می‌شود
۱۷۹.....	گفتار دوم: مشتمل بر پاسخ به مهم‌ترین اعتراضاتی که بر این منطق وارد شده است
۱۹۳.....	منطق یا فنّ اندیشیدن

بخش اول: شامل بازاندیشی‌هایی در خصوص تصورات، یا نخستین کنش ذهن که ادراک نامیده می‌شود

۱۹۸.....	۱. تصورات بر اساس طبیعت و خاستگاهشان
۲۰۷.....	۲. تصورات بر اساس ایزه‌هایشان
۲۱۲.....	۳. مقولات ده‌گانه ارسطو
۲۱۷.....	۴. تصورات چیزها و تصورات نشانه‌ها
	۵. تصورات بر اساس مرکب یا بسیط بودن؛ شامل بحثی در خصوص شناختن از طریق انتزاع یا تعین بخشی
۲۲۱.....	۶. تصورات بر اساس کلیت، جزئیت، یا فردیت [شان]
۲۲۵.....	۷. اقسام پنج‌گانه تصورات کلی: جنس، نوع، فصل، خاصه، عرض
۲۳۶.....	۸. واژه‌های مرکب، و کلی یا جزئی بودن آنها
۲۴۳.....	۹. وضوح و تمایز تصورات، و ابهام و آشفتگی آنها
۲۵۲.....	۱۰. نمونه‌هایی از تصورات آشفته و مبهم مأخوذ از اخلاقیات
	۱۱. معرفی یکی دیگر از اسباب راه یافتن آشفتگی به اندیشه و گفتار، یعنی ربط دادن اندیشه‌ها به واژه‌ها
۲۶۱.....	۱۲. علاج آشفتگی راه‌یافته به اندیشه و گفتار از طریق آشفتگی واژه‌ها؛ بحث از ضرورت و کاربرد تعریف اسمی مورد استعمال، و تفاوت تعاریف اسمی و حقیقی
۲۶۵.....	۱۳. چند ملاحظه پراهمیت درباره تعاریف اسمی
۲۷۱.....	۱۴. نوع دیگری از تعریف اسمی که نشان می‌دهد واژه‌ها در کاربرد معمول خود به چه چیزی دلالت دارند
۲۷۵.....	۱۵. تصویری که توسط ذهن به تصور مدلولی که دقیقاً از واژه برآمده است افزوده می‌شوند
۲۸۳.....	

بخش دوم: متضمن اندیشه‌های افراد در خصوص داوری‌های خویش

۱. واژه‌ها از حیث ارتباطشان با گزاره‌ها ۲۹۰
۲. فعل ۲۹۹
۳. گزاره و اقسام چهارگانه آن ۳۰۶
۴. تقابل گزاره‌هایی با موضوع و محمول یکسان ۳۱۱
۵. گزاره‌های بسیط و غیربسیط؛ گزاره‌هایی که غیربسیط به نظر می‌رسند
اما [در واقع] چنین نیستند و می‌توانند مرکب موضوعی یا محمولی
خوانده شوند ۳۱۴
۶. طبیعت گزاره‌های پیرو به عنوان بخشی از گزاره‌های مرکب ۳۱۹
۷. نادرستی [به عنوان کیفیتی که] می‌تواند در حدود مرکب و گزاره‌های
پیرو وجود داشته باشد ۳۲۴
۸. نوعی از گزاره‌ها که در ایجاب و سلب خویش مرکب هستند و
فیلسوفان آن‌ها را موجه خوانند ۳۲۹
۹. اقسام گزاره‌های غیربسیط ۳۳۲
۱۰. گزاره‌هایی که در معنا غیربسیط‌اند ۳۴۰
۱۱. چند نکته جهت تشخیص موضوع و محمول گزاره‌هایی که بیانی
نامعمول دارند ۳۵۰
۱۲. موضوعات آشفته‌ای که معادل دو موضوع‌اند ۳۵۳
۱۳. دیگر نکات لازم برای تشخیص کلی یا جزئی بودن گزاره‌ها ۳۵۸
۱۴. گزاره‌هایی که در آن‌ها به جای نام اشیا از نشانه‌ها استفاده شده است ۳۶۷
۱۵. دو نوع از گزاره‌ها که به شکل گسترده در علوم به کار می‌روند:
تقسیم و تعریف ۳۷۴
۱۶. تعاریفی که حقیقی خوانده می‌شوند ۳۷۹
۱۷. واگردانی گزاره‌ها [به یکدیگر]: شرحی کامل‌تر از طبیعت ایجاب و سلب
که واگردانی گزاره‌ها به آن وابسته است؛ نخست، طبیعت ایجاب ۳۸۴
۱۸. واگردانی گزاره‌های ایجابی [به یکدیگر] ۳۸۸
۱۹. طبیعت گزاره‌های سلبی ۳۹۱
۲۰. واگردانی گزاره‌های سلبی ۳۹۳

بخش سوم: دربارهٔ استدلال

۱. طبیعتِ استدلال و انواعِ ممکنِ آن ۳۹۶
۲. تقسیمِ قیاس به ساده و مرکب، و تقسیمِ قیاس ساده به مختلط و غیرمختلط ۴۰۰
۳. قواعد کلیّ قیاس‌های سادهٔ غیرمختلط ۴۰۲
۴. اشکال و حالات قیاس به طور کلیّ، و این که تنها چهار شکل می‌تواند وجود داشته باشد ۴۰۹
۵. قواعد، حالات و مبانی شکل اول ۴۱۳
۶. قواعد، حالات و مبانی شکل دوم ۴۱۷
۷. قواعد، حالات و مبانی شکل سوم ۴۲۱
۸. حالات شکل چهارم ۴۲۴
۹. قیاس‌های مختلط و نحوهٔ فروگاهش آن‌ها به قیاس‌های متعارف تا با قواعد یکسانی ارزیابی شوند ۴۲۸
۱۰. اصول عامی که بر اساس آن‌ها اعتبار یا بی‌اعتباری هر قیاس، بدون فروگاست آن به شکل یا حالت خاصی، قابل ارزیابی است ۴۳۶
۱۱. اطلاق این اصل عمومی بر قیاس‌هایی که آشفته به نظر می‌رسند ۴۴۰
۱۲. قیاس‌های مرکب ۴۴۵
۱۳. قیاس‌های با نتایج شرطی ۴۵۲
۱۴. قیاس‌های مضمّر و جمله‌های دارای محذوف ۴۵۷
۱۵. قیاس‌هایی با بیش از سه گزاره ۴۶۰
۱۶. قیاس ذوحدّین ۴۶۳
۱۷. طوبیقا یا روش دستیابی به استدلال‌ها [ی جدلی]؛ [و نشان دادن] بی‌فایده‌گی این روش ۴۶۷
۱۸. تقسیم مقدمات [قیاس جدلی] به مقدمات [برآمده از] دستور زبان، منطق و متافیزیک ۴۷۴
۱۹. شیوه‌های نادرستِ استدلال کردن که مغالطه خوانده می‌شوند ۴۸۲
۲۰. مغالطات رایج در زندگی روزمره و گفتار متعارف ۵۰۵

بخش چهارم: دربارهٔ روش

۱. در باب شناخت علمی؛ این که چنین چیزی وجود دارد، این که چیزهایی

- که از طریق ذهن شناخته شوند یقینی تر از چیزهایی هستند که با حواس شناخته می‌شوند، این که چیزهایی هستند که ذهن بشری قادر به شناخت آنها نیست، و سودی که می‌توان از همین جهل ضروری بُرد..... ۵۴۲
۲. روش تحلیل و ترکیب؛ مثالی برای روش تحلیل..... ۵۵۳
۳. روش ترکیب، علی‌الخصوص آن نوعی که هندسه‌دانان در پیش گرفته‌اند..... ۵۶۲
۴. ارائه تبیین مفصل تری از این قواعد؛ نخست، قواعد تعریف..... ۵۶۵
۵. هندسه‌دانانی که به نظر می‌رسد تفاوت تعاریف اسمی و حقیقی را گاه به وضوح دریافته‌اند..... ۵۷۱
۶. قواعد اصول متعارف، یعنی گزاره‌های فی‌نفسه واضح و بدیهی..... ۵۷۵
۷. چند اصل متعارف مهم که می‌توانند به مثابه اصول حقایق ارزشمندی استفاده شوند..... ۵۸۲
۸. قواعد برهان..... ۵۸۶
۹. برخی اشتباهات شایع در روش هندسه‌دانان..... ۵۸۹
۱۰. پاسخ به اظهارات هندسه‌دانان درباره این موضوع..... ۵۹۶
۱۱. روش علمی در ضمن هشت قاعده اصلی..... ۵۹۸
۱۲. چیزهایی که بر اساس ایمان شناخته می‌شوند، چه ایمان بشری باشد چه الهی..... ۶۰۱
۱۳. طرح چند قاعده جهت هدایت عقل در باور به رویدادهایی که وابسته‌اند به باور بشر به گفته‌های دیگران..... ۶۰۶
۱۴. اطلاق قواعدی که پیش‌تر مطرح شدند بر باورهای مرتبط با معجزات..... ۶۱۲
۱۵. نکته‌ای دیگر درباره همان موضوع در خصوص باورهای مربوط به رویدادها..... ۶۱۸
۱۶. داوری‌های بایسته در خصوص وقایع آینده..... ۶۲۳
- واژه‌نامه انگلیسی-فرانسه-فارسی..... ۶۲۹
- واژه‌نامه لاتین-فارسی..... ۶۳۶
- واژه‌نامه یونانی-فارسی..... ۶۳۷
- نمایه موضوعات..... ۶۳۹
- نمایه اعلام..... ۶۴۷

پیشگفتار مترجم

دیباچه

از آن‌جا که مترجم فارسی برای یاری دادن به خوانندگان پیشگفتاری به کتاب افزوده است که هم به لحاظ حجمی و هم محتوایی با پیشگفتارهای معمول تفاوت دارد، خود را ملزم به ارائه توضیحاتی در خصوص ارتباط سرفصل‌های آن و محتویات کتاب می‌داند. بدین منظور، ابتدا هدف خود را از تحقیق و ترجمه چنین اثری بیان خواهد داشت و سپس راهبردی را که برای رسیدن به آن هدف استفاده شده است توضیح خواهد داد.

هدف نگارنده در وهله نخست معرفی یک رویکرد کمتر شناخته‌شده به دانش منطق بوده است که پس از درک نابسندگی یقین‌ناشی از منطق صوری یا نظریه قیاس، به بنیادگذاری منطق تصوراتی پرداخته است که دلمشغول محتوا و نسبت ضروری آن با حقیقت است. دیگر اهدافی که در ذیل این هدف توجیه می‌شوند عبارت‌اند از: ۱. ارائه تبیینی از ایده منطق، چنان‌که در این اثر و تحت تأثیر آثار دکارت ارائه شده است؛ ۲. معرفی نظریه تصورات، اصطلاح‌شناسی اختصاصی آن، و نشان دادن نحوه ارتباط آن‌ها با معرفی یک روش تحقیق تازه و معطوف به حقیقت یا طبیعت چیزها؛ ۳. نحوه جدا شدن منطق از سنت ارسطویی با تمسک به جایگاه ذهن و خدا در فلسفه آگوستین و دکارت؛ ۴. کمک به تفسیر برخی ابهامات و دشواری‌های نظام فلسفی دکارت و توجه دادن به برخی اصول فلسفه او که در آثار وی به صورتی گذرا مطرح شده‌اند.

با سپری شدن حدود چهار قرن از زمان نگارش این اثر، طبیعتاً پس‌زمینه‌هایی

که از آن بهره می‌برد بسیار متفاوت‌تر از آن چیزی است که امروزه برای ما نقش تسهیل‌کننده فهم بسیاری از چیزها را فراهم می‌کند. به همین دلیل، بدون آشنایی با بافت تاریخی این اثر، در فهم مقاصد آن با دشواری‌هایی مواجه خواهیم شد. لذا پیش از هر چیز، در خصوص آشکار ساختن این پس‌زمینه‌ها حساسیت نشان داده‌ایم تا از سوءتفسیر یا داوری‌های مبتنی بر مرجعیت اصول مسلم معاصر در امان بمانیم. بدین منظور، باید سعی می‌شد که اگر این کتاب یک اثر تعلیمی در منطق به حساب می‌آمده است، نشان داده شود که آیا می‌توان انتظاراتی از آن داشت که امروزه از یک کتاب درسی در حوزه منطق داریم؟ به علاوه، از آنجا که قضاوت‌های منفی برخی از مؤلفان مدرن تاریخ منطق در خصوص این کتاب آشکارا بر مرجعیت تلقی امروزی از منطق مبتنی شده است، اهمیت بخش دوم، سوم و چهارم پیشگفتار که سعی در بازشناسی جایگاه این منطق دارند افزون‌تر خواهد شد. بخش‌هایی که در آن‌ها نشان خواهیم داد منطق پوررویال در چه نسبتی با آثار منطقی پیش از خود قرار می‌گیرد و چگونه در بحبوحه تحولات فکری رنسانس به مدت سه قرن به کتاب درسی مهم‌ترین دانشگاه‌های اروپا (پاریس، کمبریج و آکسفورد) تبدیل می‌شود. این اثر چگونه با حفظ اعتبار ارسطو در منطق قیاسی سعی می‌کند با پیش کشیدن مبادی متافیزیکی اصالتاً آگوستینی خود، به منطقی نزدیک شود که به جای یقین به حقیقت معطوف شده و در این راستا ایده یک «منطق تصورات» را بنیان گذاشته است. منطقی که به جای بررسی روابط چیزهای مفروض، یا اعتبار صوری استدلال‌ها، به بررسی محتوای تصورات و اعتبار آن‌ها در نسبت با حقیقت می‌پردازد. از همه مهم‌تر باید نشان داده می‌شد که این تغییرات به چه ضرورتی و بر اساس چه اصلی صورت پذیرفته‌اند و چگونه می‌بایست ایراداتی را که ممکن است بدو متوجه آن‌ها باشد پاسخ گفت تا مانعی برای درک عمق این تغییرات نباشند.

بخش‌های نخست و پایانی این اثر که به واسطه نو بودنشان بیشترین توجهات را برانگیخته و آن را به یک معرفی پیشگامانه روش فلسفی مدرن بدل کرده‌اند (نک. II)، عمیقاً دست به دست یکدیگر داده و بر اساس یک اصل بنیادین به وحدت رسیده‌اند که بخش‌های چهارم و پنجم پیشگفتار حاضر عهده‌دار تبیین آن شده‌اند. باید نشان داده می‌شد چه تلقی‌ای از جایگاه تصور توانسته است

آن‌ها را به شکلی یقینی و ضروری با حقیقت چیزها در نسبت قرار دهد تا پس از آن بتوان آرمانی برای دانش ترسیم کرد که جز با وصول به ذات یا حقیقت اشیا تحصیل نمی‌شود. بدین منظور، ابتدا به آن اصل بنیادین پرداخته و بر اساس آثار دکارت و اثر حاضر نشان داده‌ایم که مطابق با این اصل، حقیقت ضرورتاً واضح است و از آن پس، هر معیاری برای اعتبار تصورات و داوری‌ها باید از این اصل مایه بگیرد. سپس برای تمسک شناختی به این اصل باید به سرشت و جایگاه آن طریقی توجه می‌شد که برای دستیابی به حقیقت کشف شده است، یعنی طریق تصورات. نظریه تصورات این اثر نه یک نظریه ادراک در معنای امروزی، بلکه معرف تنها راهی به سوی حقیقت است که می‌تواند خود را از تمام تردیدها مصون دارد. تصورات، علی‌رغم سادگی اولیه‌ای که معنای واژه به ذهن متبادر می‌کند، وجوه گسترده‌ای می‌یابند و برای بار یافتن به این مرتبه رفیع باید تشابهات گمراه‌کننده‌ای را پشت سر بگذارند و در معنایی فنی و مصطلح تثبیت شوند تا بتوانند ضامن معقولیت نظام فلسفی‌ای باشند که مبادی منطق پوررویال را تأمین می‌کند. پس، از یک سو، باید فرق تصور و تصویر و، از سوی دیگر، سرشت تصورات را بر اساس مفهوم کلیدی «تصورات درونی» — که بیشتر با عنوان «تصورات فطری» شناخته می‌شوند — بازمی‌شناختیم. این دست از روشن‌سازی‌ها بر عهده بخش ششم پیشگفتار بوده است.

بخش هفتم به ماهیت «روش» پرداخته است؛ این‌که چرا جایگزین بحث برهان در منطق ارسطویی می‌شود، چگونه از دل شکاکیت برمی‌آید تا علیه آن اقدامی تمام‌کننده انجام دهد، چگونه از ریاضیات الگو می‌گیرد و نهایتاً به نفع اصل بنیادین حقیقت نابسندگی آن را اعلام می‌دارد، و به چه ترتیبی در نسبت با همین اصل، روش تحقیق را از تجربه توأم با استدلال قیاسی به بازاندیشی تصورات، ایدئال آن را از یقین به وضوح، و ماهیت آن را از استنتاج به شهود تغییر داده است. در همین بخش نشان داده‌ایم که شهود نه بدیلی برای روش‌های منطقی و علمی شناخته‌شده، بلکه شاهرهی است که تمام آن روش‌ها را در راستای کشف حقیقت معتبر می‌سازد.

در نهایت، این پیشگفتار همان قدر که سعی داشته است از خلال روشن‌سازی جهت‌گیری‌های فلسفه دکارت در خدمت کمک به فهم این اثر باشد، نخواست

است صرفاً بدین منظور نگریسته شود؛ چه، به‌علاوه، تمرینی بوده است برای پاسخ گفتن به چرایی اتخاذ موضعی که در این اثر دیده می‌شوند، تا به دنبال آن بتواند متن فلسفی حاضر را در بستری قرار دهد که توجه خواننده را نه صرفاً به ارزش تاریخی آن، بلکه همچنین به پاسداشتِ ارج فلسفی‌ای جلب کند که به صورت مستقل از آن بهره‌مند است.

درآمد

به نظر می‌رسد لازم نباشد به صورت مجزا نشان دهیم که ارائهٔ یک پرسزیمینهٔ تاریخی می‌تواند ما را دست‌کم از دو جهت یاری دهد و از همین رو واجد اهمیت و ضرورت باشد. یکی از جهت آشنا ساختن ما با بخشی از چرایی حضور چشمگیر مفاهیم و رویکردهای ویژه‌ای که این اثر را از دیگر نمونه‌های پیش از خود متمایز می‌سازد؛ و دیگری به منظور کنار گذاشتن پیش‌فرض‌های متعارفی که معمولاً به واسطهٔ تاریخی بودن اهتمام ما نسبت به مسائل فلسفی، بخشی از صورت‌بندی واقعی آن‌ها را با ترجیح بی‌قید و شرط رویکرد معاصر دستخوش تغییر می‌سازد. با این همه، وقتی از ارزش «صورت‌بندی واقعی» سخن می‌گوییم، باید مقصود خود را از آن توضیح دهیم.

پیش از هر چیز، لازم است دو رویکرد اصلی در این خصوص از یکدیگر متمایز شوند. یکی این‌که منظور از واقعیت داشتن فلان صورت‌بندی این باشد که بتوان آن را بر اساس عبارات خود فیلسوف به مافی‌الضمیر شخص او نسبت داد. دیگری این‌که قوام صورت‌بندی واقعی یک دیدگاه، استناد متکی بر عقلی باشد که نظام فلسفی فیلسوف را از متن عبارات او به نحوی استنباط می‌کند که به مثابه گامی در خودآگاهی عقل معرفی شود. منظور این است که در خلال فرایند تفسیری متن فلسفی، مفسر به دنبال بازشناسی اصول عقلی‌ای است که معقولیت آن فلسفه را تضمین می‌کند؛ این‌گونه، عقل مفسر قوانین خود را در ضمن موضوع تحقیقش بازشناخته و به تبیین فلسفی از متن دست خواهد یافت.

در این رویکرد، ارزش عبارات فیلسوف بر اساس ضرورت‌های عقلی با یکدیگر متفاوت می‌شوند و نقاط تأکیدی برای عبارات او در نظر گرفته می‌شوند که بر اساس آن‌ها یک عبارت مبنای تفسیر دیگر عبارات قرار می‌گیرد. این گونه، با پایبندی به یک فلسفه نظام‌مند، قادر خواهیم بود تا آنچه «باید گفته می‌شد» را مبنایی برای ارزیابی آنچه «گفته شده است» قرار دهیم. درست به همین دلیل، هم دفاع و هم انتقاد از فیلسوف، فقط در چارچوبی معنا خواهد داشت که معیاری برای ارزش‌گذاری عبارات وی در دست داشته باشیم که نه بر اساس پیش‌داوری‌ها، بلکه بر مبنای ضرورت عقل مشخص می‌شوند.

گزینه‌ش هر یک از این دو رویکرد به لزوم بررسی تاریخی آسیبی نمی‌رساند، چون این بررسی قرار است زمینه را برای شناخت جایگاه متن مورد نظر فراهم سازد و نقشی سلبی در مقابل پیش‌داوری‌ها ایفا نماید. با این حال، جنس، غایت و روش این بررسی می‌تواند بر اساس این دو رویکرد تغییر کند. اکنون، پیشگفتار پیش روی، در بررسی تفسیری خود آشکارا رویکرد دوم را ترجیح داده است (نک. § 1 V؛ بند آخر)، اما در ارائه گزارش تاریخی‌اش تا حد ممکن از نتیجه‌گیری نهایی دست نگه داشته است تا به هدف مشترک خود در خصوص هر دو رویکرد وفادار بماند. بدین منظور، مسئله ارجاع را جدی تلقی کرده و تا جایی که دسترسی به منابع اجازه می‌دهد است به آن پایبند مانده است.

در پایان فقط به تبعیت از دکارت به دو هشدار مهم در خصوص بررسی تاریخی اشاره می‌کنیم که می‌توانند توجیهی برای ترجیح رویکرد دوم نیز تلقی شوند. اول این که «باید مراقب بود تا تشابهات مبنایی برای گمانه‌زنی‌های غیرروشمند قرار نگیرند» (CSMI, 36)، و دوم این که بهره فیلسوف از پیشینیان، اصالتِ ماحصل کار او را نقض نمی‌کند، چه، هیچ‌کس با گرفتن واژه‌ها از پیشینیان خود، از آزادی لازم برای دستیابی به دانش تازه‌ای که به نحو عقلانی واقعیت را عرضه کند، محروم نخواهد شد (ATX, 204)؛^۱ خصوصاً زمانی که فلسفه‌ای توانسته است متناسب با نیاز خود، به جای علاقه نشان دادن به ابداعات غریب در واژه‌ها، به نظامی دست یازد که معنای واژه‌ها را بیشتر از درون و بر اساس ضرورتی عقلی تغییر می‌دهد

۱. این پاره، تنها در ویراست آدم-تانری (AT) از مجموعه آثار دکارت آمده است و در ویراست استاندارد انگلیسی وجود ندارد. در پیشگفتار و پانویست‌های ترجمه تنها به ویراست استاندارد انگلیسی با نشانه CSM ارجاع خواهیم داد؛ مشخصات این اثر را در کتابنامه مشاهده کنید.

تا از بیرون و با قراردادی که هیچ کس ملزم نیست آن را بر دیگر قراردادهای ترجیح دهد. البته این وضعیت دشواری‌هایی را هم برای تفسیر در پی خواهد داشت که عمدتاً به وجود مشترک‌های لفظی در حساس‌ترین نقاط آن نظام بازمی‌گردد. مشترک‌های لفظی به سهولت می‌توانند با تغییر نامحسوس حد و وسط استدلال‌ها، به سلسله‌ای از مغالطه‌ها دامن بزنند که به واسطه خاصیت نظام‌مند این فلسفه تشدید می‌شوند.^۱

اثر حاضر که نام منطق را بر خود دارد، به شهادت مورخان منطق و پژوهشگران فلسفه اوایل دوران مدرن اروپا، یکی از متون مهم فلسفی-منطقی قرن هفدهم است که دامنه تأثیر مستقیم آن تا اواخر قرن نوزدهم کشیده می‌شود. یکی از نویسندگان این اثر، یعنی آنتوان آرنو، دو بار به واسطه دقت نظر فلسفی خود به شهرت فراوان دست یافته است؛ یکی در زمان حیاتش خصوصاً از سال ۱۶۴۱ تا حدود پنجاه سال بعد، هم به سبب آثار گسترده‌ای که در زمینه الهیات منتشر کرد و هم دسته چهارم اعتراضات بر تأملات دکارت؛ دیگری از نیمه دوم قرن بیستم و به دنبال پیدایش ترجمه‌های فنی آثار او به زبان انگلیسی که خود معلول توجهی بود که پیش‌تر پژوهشگران فلسفه اوایل دوران مدرن به آثار لاتینی و فرانسوی زبان او نشان داده بودند. این ترجمه‌ها به ترتیب منطق پوررویال (دیکاف-جیمز ۱۹۶۴ و بوروکر ۱۹۹۶)،^۲ دستور زبان پوررویال (ریو-رولین ۱۹۷۵)،^۳ و در باب درستی و نادرستی تصورات (گاکروجر ۱۹۹۰، کرمر ۱۹۹۰) را در بر می‌گیرند. در خلال همین ایام با پژوهش‌های چند تن از متخصصان

۱. تمایز مهمی که دیوید هیوم در در باب گونه‌های متفاوت فلسفه میان فلسفه عملی و نظری می‌گذارد می‌تواند از همین جهت نگریسته شود: «برای فیلسوفی عمیق ... یک اشتباه، والد ضروری اشتباهی دیگر است، ... [زیرا] ظاهر نامعمول هیچ حکمی، یا تناقضش با عقیده رایج، او را از پذیرا شدنش باز نمی‌دارد. اما فیلسوفی که قصد دارد عقل متعارف نوع بشر را با الوان زیباتر و گیراتری نمایش دهد، اگر تصادفاً به خطا بیفتد، جلوتر نمی‌رود، بلکه با تجدید توئلسش به عقل متعارف و احساس‌های طبیعی ذهن، به مسیر درست بازمی‌گردد.» (هیوم ۱۳۹۵، ۷؛ با تغییر جزئی).

۲. بر اساس مقدمه نسخه استاندارد فرانسه کیلر-ژیربال (Vrin 1981)، این اثر از سال ۱۶۵۸ تا ۱۹۶۴ ده بار به انگلیسی ترجمه شده است و از سال ۱۶۷۴ سیزده بار به لاتینی، در سال ۱۹۵۸ به لهستانی، در ۱۹۶۹ به ایتالیایی و در ۱۷۵۹ به اسپانیایی. این اثر در سال‌های ۱۶۹۷ و ۱۷۰۸ دو بار در هلند به چاپ رسیده و در فرانسه در فاصله سال‌های ۱۷۰۹ تا ۱۸۷۴ (بعد از مرگ مؤلفان) چهل و هفت بار تجدید چاپ شده است.

۳. نوام چامسکی با انتشار زبان‌شناسی دکارتی: فصلی از تاریخ تفکر عقل‌گرا (۱۹۶۶)، به طور گسترده باعث جلب توجه به این اثر و اهمیت آن از منظر تحقیقات مدرن زبان‌شناسی شد.

فلسفه اوایل دوران مدرن از جمله ستیون ندلر (۱۹۸۶، ۱۹۸۹، ۱۹۹۵)، المار کرم (۱۹۹۴، ۱۹۹۵، ۱۹۹۶، ۲۰۰۳)، جان یولتون (۱۹۸۴)، و ایین هکینگ (۱۹۷۵)، و با آغاز نگارش تاریخ منطق در معنای امروزی، توسط بوخسنسکی (۱۹۶۱) و کاترین-ویلیام نیل (۱۹۶۲)، و تاریخ منطق‌های به‌روزتر و مفصل‌تر به ویراستاری گبی-وودز (۲۰۰۴-۲۰۱۲) و هاپاراتا (۲۰۰۹)، پژوهشگران با آنتوان آرنو و منطق پوررویال و اهمیت آن‌ها در تاریخ فلسفه مدرن بیشتر آشنا شدند.^۱ در همین راستا، مدخلی تحت عنوان «آنتوان آرنو» را شمالتس (۲۰۰۵) در دایرةالمعارف معروف انتشارات مک‌میلان،^۲ و مدخل‌هایی با عنوان «آنتوان آرنو» و «منطق پوررویال» را کرم (۲۰۰۷) و بوروکر (۲۰۱۴) برای دایرةالمعارف فلسفی استنفورد نگاهشته‌اند تا جبران‌کننده خلأئی باشند که در پژوهش‌های ناظر به رویدادهای مهم فلسفی واقع در بازه زمانی میان فلسفه دکارت و فیلسوفان بعدی احساس شده بود.^۳ البته مدخل‌نویس دایرةالمعارف پل ادواردز، ایوو توماس، دورانی را که منطق پوررویال در آن نگاهشته شد دوران فترت^۴ منطق در سیر پیشرفت تاریخی‌اش می‌خواند که فقط به یک معنا درست است و آن معنا را زمانی در خواهیم یافت که تفاوت تلقی مؤلفان را با تلقی رایج امروزی از منطق بازشناخته باشیم (نک. IV).

این اثر، فراخور وضع خاصی که دارد، برای تبیین اصول متافیزیکی، معرفت‌شناختی، و روش‌شناختی دانش نزد دکارت از اهمیت زیادی برخوردار است، به نحوی که می‌توان گفت فراهم‌کننده مدخلی مناسب برای آموزش فلسفه دکارت، و مؤخره مفیدی برای محک زدن فهم ما از آثار او محسوب

۱. بررسی‌های اولیه فهرست کتاب‌شناسی‌ها نشان می‌دهند که پژوهش‌های فرانسوی و آلمانی‌زبان نیز در این خصوص زودتر از همین ایام آغاز نشده‌اند.

۲. ویراستار نسخه بازمینی و به‌روزشده سال ۲۰۰۶ بورچرت (Borchert) است، اما همچنان در محافل علمی از این دایرةالمعارف با نام پل ادواردز (ویراستار ۱۹۶۷) یاد می‌شود.

۳. درباره همین بازه زمانی، فقط منطق پوررویال و آنتوان آرنو نیستند که شایسته توجه جدی باشند بلکه، آن‌طور که واتسون در افول دکارت‌گرایی (۱۹۶۶)، لری لاودن در سرچشمه‌های فلسفه مدرن (۱۹۷۷) و شمالتس در دکارتیان رادیکال (۲۰۰۲) نشان داده‌اند، به‌خصوص برای تاریخ علم مدرن، در همین دوره مسائل زیادی برای بررسی وجود دارند تا پس از آن بتوان علل سیطره روش نیوتنی و به حاشیه رفتن روش دکارت را تحلیل کرد.

می‌شود. چون هم به تفسیر و توضیح برخی دشواری‌های فلسفه دکارت، مثل نظریه تصورات، می‌پردازد، هم توجه ما را به برخی از اصول فلسفه او جلب می‌کند که در آثار وی به شکلی گذرا مطرح شده‌اند. این اثر سرفصل‌های تازه‌ای را به مورخان منطق و تاریخ فلسفه معرفی خواهد کرد و نشان خواهد داد چرا و چگونه از متن منطق مدرسی راهی به شناخت‌شناسی انتقادی مدرن گشوده می‌شود؛ چه تحوّل در تلقی فلسفه مدرن از منطق سبب می‌شود تا در نهایت شاهد معرفی یک منطق سراسر وجودشناسانه از سوی هگل باشیم؛ نظریه‌های دانش جدید چگونه در تعامل با منطق و طبیعیات ارسطو شکل گرفته‌اند؛ روش علمی جدید چگونه خود را بر محور درک اهمیت شکاکیت احیاشده در رنسانس سرو شکل داده است؛ دست‌آخر و از همه مهم‌تر این‌که، منطق به چه ترتیبی با حقیقت (نه با صدق به معنای منطقی معاصر)^۱ در ارتباط قرار گرفته است. بررسی این سرفصل‌ها به ما کمک می‌کند تا وقوف به مواضع تازه فیلسوفان مدرن را با وقوف به چرایی اتخاذ چنین مواضعی تکمیل کنیم، و از فهم مورخانه تاریخ فلسفه به فهم فلسفی از آن بار یابیم. بدین منظور، پیشگفتار حاضر گام اولیه کوششی برای بررسی جایگاه این منطق دکارتی^۲ در چنین بافتی از مسائل خواهد بود.

در خصوص گستره مباحثی که باید مورد توجه این پیشگفتار واقع شوند، لازم است حداقل دو جهت عمده را یادآور شویم تا محدوده معقولی برای پژوهش خود معرفی کرده و از مخاطبان خود انتظار داشته باشیم این اثر را بر این اساس ارزیابی کنند. یکی این‌که، آرای مؤلف سرشناس این اثر، یعنی آنتوان آرنو، به واسطه مکاتبات گسترده با لایب‌نیتس، مناقشات وسیع با مالبرانش، و رویکرد انتقادی به آثار فلسفی مشهور زمانه، در بطن تقابل‌هایی شکل می‌گیرد

۱. صدق (truth) در این منطق‌ها با واقعیتی شناخته می‌شود که خود به وضعیت و ترتیب اشیا فروکاسته شده است، نه ذات اشیا که حقایق معقول را تقویم می‌کنند. به تعبیر دیگر، صدق مقوم معنای عامی از شناسایی است که هر انسان متعارفی از آن برخوردار می‌شود، اما حقیقت مقوم شناخت عقلانی محض بوده و تنها در دسترس عقل است.

۲. تأثیرات گسترده فلسفه دکارت در منطق پوررویال آشکار است و در سرتاسر این پیشگفتار با آن روبه‌رو خواهیم شد؛ با این حال، برای آگاهی از نظرات موافق در خصوص تأثیر عمده دکارت بر این اثر نک: Buroker 1996, xx; Kneale and Kneale 1985, 316; Tiles 2004, 96; Kennedy 2004, 148; Buroker 2014; Wahl 2008, 668-9; Ariew 2015b, 206.

که درک آن‌ها ناگزیر به بسطِ بحث به آثار دیگر فیلسوفان می‌انجامد؛ دیگر این‌که، دوران رنسانس دوران اقتباس‌های فراوان از زمینه‌های گوناگون فلسفی، ترک گفتن بساطت و آرامش خاطر نسبی پس‌زمینه فلسفی قرون وسطی، و احیای مجدد فیلسوفان گذشته چه در کسوت نقد و چه تحسین است، و این خود بر گستردگی موضوعات مرتبط خواهد افزود. اما از آن‌جا که مجال حاضر مجموعه‌ای از ضوابط و قیود معقول را پیش روی ما می‌گذارد تا با کاستن از شمار موضوعات به طرز شایسته‌تری به آن‌ها پردازیم، بررسی حاضر فقط تا جایی به آرای فلسفی آرنو، دکارت، ارسطو و آگوستین خواهد پرداخت که در منطق پوررویال منعکس شده و برای فهم و تبیین مطالب آن ضروری می‌نموده‌اند. با این همه، تا جای ممکن خود را از زحمت ارائه یک بافت تاریخی مناسب و مستند معاف نداشته‌ایم.

I. مؤلفان

آنتوان آرنو، فرزند دوازدهم و آخر یک خانواده صاحب‌منصب و مشهور فرانسوی، با گرایش‌های عمیق به مسیحیت کاتولیک است. او در سال ۱۶۱۲ در پاریس متولد شده، در سال ۱۶۳۳ دانشجوی دانشگاه سوربن شده، و در سال ۱۶۴۱ با دکتری هیأت به منصب کشیشی رسیده است. او در میانه این سال‌ها از رساله‌هایی دفاع کرد که دیدگاه‌های اساساً آگوستینی او را به نمایش می‌گذاشتند (Buroker 1996, xiv). همین رساله‌ها باعث شدند در سال ۱۶۴۱، که هنوز شرایط لازم برای قرار گرفتن در شمار اعضای هیئت علمی سوربن را نداشت، به واسطه «پرهیزکاری بی‌مانند، استعداد فوق‌العاده، و درخشانی رساله دکتری‌اش» آن هیئت او را بپذیرد (Ibid.). وی اثری با عنوان در باب تحفظ بر ایتیان مناسک دینی^۱ را در سال ۱۶۴۳ منتشر کرد که او را هم به دادگاه تفتیش عقاید رُم کشاند و نخستین تجربه تبعید را برایش به ارمغان آورد، و هم آن‌چنان مؤثر ظاهر شد که او را به «آرنوی کبیر» مشهور ساخت (Ibid.). با انتشار کتاب اثرگذار الهی‌دان هلندی، کورنلیوس یانسنیوس^۲، با عنوان آگوستینوس در سال ۱۶۴۰، غوغایی در تفکر

1. *On Frequent Communion*

2. *Cornelius Jansenius (1585-1638)*

رسمی و رایج کاتولیک به راه افتاد و برای مؤلفش علاوه بر دفاع جانانه آرنو (بین سال‌های ۱۶۴۴ و ۱۶۴۵) و دیگر پیروان پارسی او از جمله بلز پاسکال، اتهام ارتداد از سوی مقام پاپی در سال ۱۶۵۳ را هم در پی داشت که نهایتاً در سال ۱۶۵۶ به اخراج مدافع آن، یعنی آرنو، از سوربن انجامید. جزئیات این واقعه (نک. Ibid., xv-xx) می‌تواند به درک دل‌بستگی آرنو به آموزه‌های الهیاتی و فلسفی اگوستین و تألیفی که در دهه پنجم آن قرن در پی مواجهه با آثار دکارت در ذهن او به وجود می‌آید کمک کند.

در سال ۱۶۴۱، زمانی که او ۲۹ سال و دکارت ۴۵ سال داشت، با نگارش دسته چهارم اعتراضات به تأملات در فلسفه اولی، برای نخستین بار خود را در قامت یک فیلسوف به جامعه فکری پاریس معرفی کرد. این اثر در میان مجموعه اعتراضاتی که به وساطت مارن مرسن^۱ و از سوی پیشگامان فکری پاریس، از جمله هابز و گاسندی، به دست دکارت رسیده و منتشر شده بود بیشترین توجه را از سوی خوانندگان گذشته و امروز آن مجموعه به خود جلب کرده است؛ پیش از همه، دکارت خود در چهارم مارس ۱۶۴۱ طی نامه‌ای به مرسن نوشت: «او با بیان اعتراضاتش حق بزرگی بر من دارد؛ به نظر من نوشته‌های او از میان این اعتراضات از همه بهتر است، نه چون آن‌ها چیزهای بیشتری برای گفتن داشته‌اند، بلکه چون او بیش از همه به معنای مورد نظر من ملتزم بوده است» (CSMK, 175). این اظهار دکارت تلویحاً مهر تأییدی است بر قابل اتکا بودن درک و دریافت آرنو از این فلسفه جدید که اتفاقاً یکی از دشواری‌های اصلی فهم آن همین «التزام به معانی مورد نظر» است. دکارت همچنین در نامه ۱۸ مارس به مرسن پیشنهاد می‌کند متن تأملات را در شش موضع تغییر دهد تا انتقادات آرنو مرتفع شوند (Ibid., 175-6). همچنین در نامه‌ای که در ژوئن ۱۶۴۸ به آرنو ارسال کرده می‌نویسد: «او چنان هوشمند و داناست که اگر [کسی] در استدلال از او شکست بخورد یا از او چیزی بیاموزد خجالت‌زده نخواهد بود»^۲ (Ibid.,

1. Marin Mersenne (1588-1648)

۲. لازم به ذکر است که آوردن تعارفات و مدایح در نامه‌نگاری میان دانشمندان آن زمان مرسوم بوده است و شاید بر این اساس بتوان گفت که دلالت این عبارات بر بزرگداشت شأن فلسفی آرنو مشخص نیست؛ اما پس از توجه به دو نکته می‌توان استواری دلالت مزبور را تأیید کرد. یکی این‌که دکارت در گفتگو با دیگر منتقدانش هرگز از چنین لحنی استفاده نمی‌کند و این لحن اختصاصاً در مورد آرنو استفاده شده است؛ دیگر این‌که آرنو علاوه بر این‌که شانزده سال از دکارت کوچک‌تر است، در شهرت هم به پایه او نیست.

354). دسته چهارم اعتراضات از جهات بسیاری واجد اهمیت است، اما آن جهتی که به خصوص با کتاب حاضر مرتبط می‌شود جلب توجه پژوهشگران به شباهت‌های آگوستینی پروژه فلسفی دکارت است (نک. § 3 III).

روند انتشار آثار غیرالهیاتی آرنو با انتشار دستور زبان عمومی و عقلانی؛ مشتمل بر مبانی هنر سخن گفتن که به شکلی واضح و طبیعی تبیین شده است (معروف به دستور زبان پوررویال) در سال ۱۶۶۰، و سپس با انتشار منطق یا فن اندیشیدن (معروف به منطق پوررویال) در سال ۱۶۶۲ ادامه می‌یابد. این دو اثر با همکاری دو تن از اعضای حلقه پوررویال، کلود لانسلو^۱ و پی‌یر نیکول^۲، به نگارش درآمده‌اند. او همچنین اثری در دفاع از فلسفه دکارت تحت عنوان ارزیابی نوشته‌ای با نام «رساله درباره سرشت بدن و وحدت نفس و بدن در تقابل با فلسفه آقای دکارت» منتشر کرده است که با نام اختصاری *Examen* شناخته می‌شود. آن رساله را لوموان^۳، کشیش اعظم کلیسای ویتز^۴، نگاشته بود.

آرنو از سال ۱۶۸۳ و به دنبال انتشار آثار نیکولا مالبرانش^۵، یعنی در جستجوی حقیقت (۱۶۷۴-۱۶۷۵) و به خصوص رساله در باب لطف (۱۶۸۰)، به انتقاداتی از فلسفه او پرداخت که در کتابی تحت عنوان در باب درستی و نادرستی تصورات منتشر شد. مالبرانش به این انتقادات که تا پایان عمر آرنو ادامه یافت و به همین دلیل بخش دوم کتاب پس از مرگ او منتشر شد پاسخ‌های متناسبی می‌داد که یکی از رویدادهای فکری عمده اروپای قرن هفدهم را رقم می‌زد (Nadler 1994, 573). این مناقشات طولانی‌مدت و پرحرارت که ناشی از وجود ابهاماتی در نظریه ادراک و تصورات دکارت بود (نک. 1-2, Kremer 1990, 32; Jolley 1998؛ هالفاس ۱۳۹۱، ۳۵۰)، برای تاریخ تطور مفهوم «تصور»، و نقشی که در فلسفه جان لاک و بعداً دیگر فیلسوفان مدرن ایفا می‌کنند، واجد اهمیت خواهند بود. به‌ویژه از این جهت که مالبرانش نخستین فیلسوفی است که نقد روان‌شناسانه‌انگار بودن نظریه تصورات دکارتی را مطرح ساخته است (نک. Jolley 2013, 107).

در همین ایام (۱۶۸۶)، لایب‌نیتس با نوشتن نامه‌ای به دوست مشترک خود

1. Claude Lancelot (1615-1695)

3. Le Moine (1624-1689)

5. Nicholas Malebranche (1638-1715)

2. Pierre Nicole (1625-1695)

4. Vitre

و آرنو با نام هسن راینفلس^۱ از او خواست تا از آرنو بخواهد به پیش‌نویس مختصر او که بعداً گفتار در مابعدالطبیعه (۱۶۸۶) را تشکیل می‌داد نگاهی بیندازد و نظرات خود را در آن مورد به او بگوید. یکی از مهم‌ترین پژوهش‌ها در خصوص مکاتبات لایب‌نیتس با آرنو در همین راستا متذکر می‌شود که به‌وضوح مشهود است محوری‌ترین دغدغه لایب‌نیتس بین سال‌های ۱۶۸۶ تا ۱۶۸۸ همین مکاتبات است (Sleigh 1990, 31). لایب‌نیتس خود در مقدمه اولین نسخه منتشرشده از نظام جدید طبیعت (۱۶۹۵) می‌نویسد: «اکنون چند سالی است که این سیستم را دریافته‌ام و درباره آن با تعدادی از علما وارد گفتگو شده‌ام، خصوصاً یکی از ایشان [یعنی آرنو] که از بزرگ‌ترین الهی‌دانان و فیلسوفانِ زمانه ماست» (Ibid., 1). اهمیت این مکاتبات تا طلعه قرن بیستم به آن‌جا رسید که راسل در گزارش انتقادی کلاسیک خود از فلسفه لایب‌نیتس گفت، این مکاتبات سبب شده‌اند تا او کتابی، یعنی موندولوژی، را بفهمد که تا پیش از آن چیزی بیش از یک داستان‌سرایی جذاب به نظر نمی‌آمد (Russell 1900, xxi).

در خصوص رابطه آرنو با اسپینوزا همین‌قدر می‌دانیم که بنا بر اظهار لایب‌نیتس در نامه اوت ۱۶۸۳ به هسن راینفلس، آرنو او را «بی‌تفاوت‌ترین و خطرناک‌ترین مرد این قرن» معرفی کرده است (Spinozaweb, June 2019). این موضع شگفت‌آور و البته پُر معنا می‌تواند نشان دهد آرنو مجموعه آثار اسپینوزا (*Opera Posthuma* 1677) را مشاهده کرده بوده است، مگر این‌که آرنو نیز مانند دیگران از طریق شنیده‌ها در مورد اسپینوزا قضاوت کرده باشد که بر اساس رویه‌هایی که از او سراغ داریم بعید می‌نماید. آرنو به استثنای انتقاداتش به تأملات دکارت، که با لحنی ملایم و محتاط صورت‌بندی شده‌اند، در مناقشاتش با مالبرانش و در اولین مواجهه با گفتار در مابعدالطبیعه لایب‌نیتس، نشان می‌دهد که منتقدی بی‌رحم و بی‌پرواست. اما بدون انجام دادن تحقیقی مجزا در خصوص نحوه تعامل او با فیلسوفان هم‌عصرش، و نیز سنخ‌شناسی انتقادات معمولاً اثرگذار او، در مورد مواضع او چیزی جز حدس و گمان نصیب ما نخواهد بود.

تقابل پاسکال با دکارت، همان‌طور که تقابل هامان با کانت و کی‌یرکگور با هگل، آن‌قدر مشهور است که در این مورد از هر گونه ارجاع و استنادی بی‌نیاز شویم. این وضعیت مقتضی بذل توجه ویژه به روابط آرنو و پاسکال است و

1. Hessen-Rheinfels (1623-1693)

می‌تواند برای نشان دادن تمایز قاطعی که او میان فلسفه و الهیات یا حقایق واقع و حقایق ایمانی می‌نهد به کار آید. به نظر می‌رسد توجه خاصی که آرنو به هر دو فیلسوف مبذول می‌دارد اسباب تألیف‌هایی در اندیشه او شده باشد که موضوع بررسی جداگانه‌ای خواهد بود. اهمیت پاسکال برای آرنو به حدی است که او همراه با پی‌یر نیکول یادداشت‌های پاسکال در دفاع از مسیحیت را، تحت عنوان اندیشه‌های آقای پاسکال در باب مذهب و دیگر موضوعات (معروف به اندیشه‌ها)، پس از حاشیه‌نویسی و انجام دادن برخی اصلاحات در سال ۱۶۷۰ منتشر می‌سازد (Levi 1995, xxxix). البته پیش‌تر در سال ۱۶۵۶ پاسکال، در قامت مدافع موضع آگوستینی پوررویال، نامه‌های ولایتی^۲ را که در محتوا و امداار آرنو بود (Buroker 1996, xvi) به تحریر کشیده، و در حمله به الهیات یسوعی و پیروان پتروس راموس^۳ او مانیست با آرنو همداستان شده بود.

در این میان شاید آن بسطی از نظریه تصورات دکارت که از طریق آرنو و مالبرانش به لاک می‌رسد اهمیت تاریخی بیشتر و دیرپاتری برای فلسفه مدرن داشته باشد. از همین رو امروزه تحقیقات این دو چهره برجسته دکارتی در حوزه نظریه تصورات، پس‌زمینه‌ای ضروری برای مطالعه آثار فلسفی لاک به شمار می‌آید. اگر تنها مسئله خاستگاه تصورات را استثنا کنیم، که لاک از این جهت از گاسندی تأثیر پذیرفته است، چه بسا باید لاک را بزرگ‌ترین بسط‌دهنده نظریه تصورات دکارتی به شمار آورد. جان یولتون، یکی از مفسران برجسته فلسفه جان لاک، در کتاب تأثیرگذار خود با عنوان آشنایی ادراکی^۴ (۱۹۸۴) از این دیدگاه حمایت می‌کند؛ وی همچنین، در مقاله‌ای تحت عنوان «لاک و منطق تصورات قرن هفدهم» (۱۹۵۵) می‌نویسد: «لاک از میان سه رویکرد رایج قرن هفدهمی در باب تصورات، که یکی ارسطویی بود و غیرمستقیم بودن ادراک را برنمی‌تابید، دیگری گزارش مادی هابز از مکانیسم ادراک، و در نهایت روایت دکارت و دکارتیان، دسته سوم را برگزید» (Yolton 1984, 431-2).^۵

توجه به نقش لاک هم در بسط و هم در انحراف مسیری که با منطق پوررویال در مراحل آغازین طی شدن بود اهمیت زیادی دارد. او که در خصوص منطق و

1. *Pensees*

3. Petrus Ramus (1515-1572)

2. *Provincial Letters* (1656-7)4. *Perceptual Acquaintance*

۵. این‌که کوشش‌های لاک بسته به جهات گوناگونش با کدام‌یک از این دو همگام‌تر است، و آیا اساساً روش فلسفی لاک با بیکن سازگارتر است یا دکارت، هنوز مورد بحث و بررسی است. مثلاً نک. Schurman 2004, 16-33; Tipton 1986, 575-7; Pearce 2018, 11-14

شناخت‌شناسی از منطق پوررویال متأثر بوده و آن را یک کتاب درخشان منطقی می‌دانسته است^۱ (Bolton 1992, 410)، مشخصاً در آثار خود تنشی میان نظریه تصورات دکارت و گاسندی را منعکس می‌کرد (Ayers 1998, 1062) که از طریق اثر منطقی گئورگ فریدریش مه‌یر (۱۷۱۸-۱۷۷۷) و منطق آلمانی کریستیان وُلف به آلمان راه یافت. کتاب مه‌یر همان اثری است که درسگفتارهای منطق کانت بر اساس آن ایراد می‌شده‌اند، و منطق وُلف نیز آثار گسترده‌ای بر فلسفه آلمانی داشته است (Capozzi and Roncaglia 2009, 105). همین وضعیت سبب شده بود منطق وُلف نیز از روان‌شناسی‌انگاری موجود در آثار منطقی و شناخت‌شناسانه لاک متأثر شود و واکنش کانت را در پی آورد (Ibid., 142). نک. ادامه §5 IV).

دیگر مؤلف این اثر، پی‌یر نیکول، در سال ۱۶۵۴ به عنوان منشی آرنو منصوب شده و از معلمان مدرسه پوررویال بوده است. او در سال ۱۶۷۹ همراه با آرنو از پاریس تبعید شده و مدتی با هم در بروکسل زندگی می‌کرده‌اند (Forget 1911, 11/68). اطلاع زیادی از وضع آثار او در دست نیست جز این‌که مقالات اخلاقی (۱۶۷۱-۱۶۷۸) وی شهرت فراوان یافته و در نهایت او را به یکی از نویسندگان سرشناس قرن هفدهم بدل کرده است (Buroker 1996, xv). طوری که مدخل‌نویس دایرةالمعارف کاتولیک، او و پاسکال را از مهم‌ترین نویسندگان مؤثر بر نثر فرانسوی به شمار آورده (Forget 1911, 68) و جان لاک بخش‌هایی از این مقالات را در سال ۱۶۷۶ به انگلیسی ترجمه کرده است. نیکول در نظریه‌های اخلاقی و الهیاتی آن دوره اثرگذار ظاهر شده (Moriarty 2006, 367-371) و چون التزام او به فلسفه دکارت به نیرومندی آرنو نبوده است،^۲ چنان‌که همین وضعیت برای دیگر یانسینست‌های پوررویال هم صادق است (Nadler 1988, 574)، با حفظ استقلال اندیشه خود در مباحث الهیاتی، گاه بر آرای الهیاتی آرنو هم اثر می‌گذاشته است (Sleigh 1990, 28). بر اساس گزارش دایرةالمعارف کاتولیک، شمار تألیفات او به هشتاد و هشت اثر می‌رسیده که برخی از آن‌ها مختصر بوده‌اند. سه جلد نخست از مجموعه بزرگ و مشهور جاودانگی ایمان که از سال ۱۶۶۹ تا ۱۶۷۹ با نام آنتوان آرنو منتشر می‌شد نیز نگارش وی بوده است (Forget 1911, 68).

۱. لایب‌نیتس هم در رساله پرآوازه تأملات در شناخت، حقیقت و تصور، با عنوان «کتاب ممتاز آنتوان آرنوی نامدار» به کتاب حاضر ارجاع داده است (Leibniz 1979, 289).

۲. می‌توان بر اساس اظهارات نیکول در نامه به متالهان بندیکتی، به وضع وی نسبت به فلسفه دکارت پی برد؛ آن‌جا که می‌گوید «چه اشکالی دارد برخی آموزه‌های مفید دکارت را اقتباس کنیم؟» (Nadler 1988, 579).

II. ساختار

نحوه تنظیم هر اثر، نخستین مواجهه ما با نحوه تلقی مؤلف از موضوع بحث خود را شکل می‌دهد؛ به خصوص وقتی که این تنظیم در مقایسه با سنتی دیرپا قرار گرفته باشد که بر اساس آن می‌توان معیارهای مناسب ارزیابی آن را از یک سو به واسطه تعلق آن به یک بستر فکری مشخص، و از سوی دیگر به سبب دگرگونی در ارزش گذاری، اهداف، و به تبع روش بررسی و تعلیمش به دست آورد. این اثر در میان سه متن تعلیمی منطقی قرار می‌گیرد که از قرن دوازدهم (دوران رنسانس تعلیمی) تا اوایل قرن نوزدهم (پایان دوران روشنگری و پیدایش منطق صوری جدید) با بیشترین استقبال دانشگاه‌های سراسر اروپا مواجه شده‌اند. در این بخش، ابتدا به ماهیت آثار تعلیمی منطق و تفاوت آن با سه نوع دیگر از آثار منطقی رایج در سرتاسر این دوره، و سپس به مقایسه ساختار این سه کتاب درسی می‌پردازیم. در طول دوره قرون وسطی تا دوران مدرن، به طور کلی می‌توان چهار دسته کتاب با موضوع منطق را از یکدیگر بازشناخت: ترجمه‌های متون منطقی، حاشیه‌نویسی بر متون منطقی (چه متون اصلی و چه متون درسی)، تک‌نگاری در موضوعات بخصوصی از منطق، کتاب‌های درسی.

ترجمه‌ها خود سه دوره را پشت سر گذاشته‌اند، یکی از اول قرون وسطی که بوئتیوس (قرن ۴ م) مترجم محوری آن به حساب می‌آید و بخش موسوم به منطق قدیم^۱ (مقولات، ایساغوجی و درباره عبارت) را به لاتین ترجمه می‌کند؛ دیگری در قرن دوازدهم که آثار عربی مسلمانان از جمله شفای ابن سینا به لاتین ترجمه می‌شود،^۲ تمام آثار ارسطو با ترجمه ویلیام اهل موریک^۳ (از ۱۲۶۰ تا ۱۲۷۰) در دسترس قرار می‌گیرد و آغازگر دوران موسوم به منطق جدید^۴ می‌شود؛ فاز سوم ترجمه از آثار ارسطو، پیرو کوشش اومانست‌های رنسانس (قرون پانزدهم و شانزدهم) و رواج صنعت نشر آغاز می‌شود و با عرضه ویراست‌های متن یونانی و متن دوزبانه یونانی-لاتینی آن‌ها تکمیل می‌گردد.^۵

تا پیش از رنسانس، حاشیه‌نویسی تقریباً تنها طریق موجود برای بیان

1. Logica Vetus

۲. در قرن سیزدهم آثار غزالی، فارابی و کندی به لاتین ترجمه شده‌اند (کپنیور و اشمیت ۱۳۹۶، ۹).

3. William of Moerbeke (c. 1215-1286)

4. Logica Nova

۵. مباحث مهم مربوط به این جنبش‌ها در ادامه (نک. III) به عنوان پس‌زمینه ارسطویی این اثر بررسی می‌شوند.

دیدگاه‌های مؤلفان نسبت به فلسفه ارسطو بوده است؛ مخاطب این نوشته‌ها را نیز عمدتاً کسانی تشکیل می‌داده‌اند که با متن ارسطو سر و کار داشته‌اند، یعنی اساتید و دانشجویان سطوح عالی. هدف از نگارش حواشی بر آثار ارسطو، به علاوه، رفع ابهامات و دشواری‌های متن هم بوده است؛ چه، مترجمان قرون وسطی، برخلاف مترجمان رنسانس، با التزام به ترجمه تحت‌اللفظی متن ارسطو که متناسب با اغراض فنی آن‌ها بود، مشکلات تفسیری عبارات را برجای می‌گذاشتند تا محشیان آن‌ها را برطرف سازند (Copenhagen 2007, 108). همین وضعیت دشوار دسترسی به آرای منطقی ارسطو نشان می‌دهد که تألیف کتاب‌هایی که عهده‌دار معرفی‌ای روشنگر از منطق ارسطو باشند، تا چه اندازه می‌توانسته‌اند دانشجویان تازه‌وارد دانشگاه‌ها را یاری دهند و عملاً به کتاب درسی بدل شوند.

تکنگراری‌های منطقی عمدتاً محصول دورانی است که اعتبار مطلق متن ارسطو از میان رفته، یعنی قرن شانزدهم، و نوعی از استقلال در اندیشه که الزاماً در تقابل با ارسطو نیست رواج یافته است. یکی از نمونه‌های درخشان، اثرگذار و البته بحث‌انگیز آن دوران کتاب درباره روش‌ها (۱۵۷۸) اثر یاکوپو زابارلا^۱ ارسطوگرای ابن‌رشدی و سرشناس دانشگاه پادواست.^۲

متون تعلیمی نیز با ارائه گزارشی روشن از کلیت مباحث منطقی، معمولاً نماینده تلقی تثبیت‌شده‌ای از منطق در مراکز علمی هر دوره به حساب می‌آیند که تحولات رویکرد هر دوره نسبت به ماهیت، کارکرد و ارتباط منطق با دیگر رشته‌ها را فراگیر می‌ساخته‌اند؛ چه، کتاب‌های درسی به طور معمول پر استفاده‌ترین کتاب‌های منطقی هر دوره را تشکیل می‌داده‌اند. مثلاً، کتاب منطق پیتر اهل اسپانیا (۱۲۳۰-۱۲۵۰) از نیمه قرن سیزدهم تا آخر قرن شانزدهم بیش از ۱۵۰ بار تجدید چاپ شده است (Grendler 2007, 38) که با معیارهای آن ایام از میزان اقبال چشمگیری حکایت دارد. البته کتاب‌های درسی به واسطه حضور سنت تعلیمی ریشه‌دار، هرگز صرفاً از یک منبع، آن هم منطق ارسطو، استفاده نمی‌کنند؛ مثلاً برخی منابع مورد استفاده منطق‌جان اهل سالیزبوریا (۱۱۵۹) که در زمره سه کتاب درسی پر مخاطب قرون وسطی قرار دارد، به این ترتیب است: تیمائوس افلاطون، آثار بقراط، کیکرو، سنکا، بوئتیوس، کوئینتیلیان،

1. Jacopo Zabarella (1533-1589)

۲. انتشارات لوب (وابسته به دانشگاه هاروارد) ویراست دوزبانه این کتاب را در سال ۲۰۱۴ با ویرایش و ترجمه جان مک‌کاسکی به عنوان یکی از آثار کلاسیک دوران رنسانس در دو جلد منتشر کرده است.

اگوستین، آبلار، برنار اهل شارتر، ترنس، ویرژیل، هوراس، لوکن، سنت امبروز، و عهدین (McGarry 1971, xxxiii). فرهنگ آموزشی قرون وسطی با اتکا به مرجعیت بزرگان پیش از خود است که از دوران پس از خود متمایز می‌شود، خصوصاً در مورد هنرهای آزاد که از قیمومت آموزه‌های عهدین آزاد بوده‌اند. در کتاب منطق پیتر اهل اسپانیا، نوع این مراجع متفاوت می‌شوند؛ حضور ارسطو نافذتر و گسترده‌تر می‌شود و فرُفریوس، کیکرو و بوئیوس نقش واسطه‌هایی برای انتقال منطق ارسطو را بر عهده می‌گیرند (Copenhaver et al. 2014, 19)؛ اما منطق پوررویال به لحاظ غنای ارجاع به منابع گوناگون همچنان به سنت کتاب جان اهل سالیزبوریا وفادار می‌ماند و در عین حال مرجعیت کمتری برای چهره‌های آن قایل می‌شود و بیشتر برای ذکر مثال از آن‌ها بهره می‌برد؛ در این خصوص، تنها مورد استثنایی، سنت اگوستین است (نک. §1 III). ساختار منطق جان چهاربخشی است؛ کتاب نخست ۲۵ فصل دارد و عمدتاً درباره اهمیت منطق و هنرهای آزاد سه‌گانه یعنی منطق، دستور زبان و بلاغت/خطابه^۲ و نیز نحوه صحیح آموزش آن‌هاست. کتاب دوم ۱۹ فصل دارد و از ریشه‌ها، طبیعت و کاربرد منطق و نحوه تعلیم آن سخن می‌گوید. کتاب سوم نیز با ۱۰ فصل، از کلیات فرفریوس، مقولات، درباره عبارت و طوبیقای ارسطو بحث می‌کند؛ و در پایان، کتاب چهارم با ۴۲ فصل از تحلیلات اولی و ثانیه، قوای شناختی و کارکردها و ابژه‌هاشان، استدلال مغالطی، نحوه آموزش و مطالعه ارگانون ارسطو، و نهایتاً از حقیقت، شناخت و ارتباط آن‌ها با منطق که برای مقایسه با مواضع منطق پوررویال در این خصوص زمینه جالب‌توجهی فراهم خواهد آورد؛ خصوصاً با توجه به این‌که منطق جان در فرانسه، اما به زبان لاتین، نگاشته و منتشر شده، و در مقام یک اثر تعلیمی کلاسیک ظاهر شده بود (McGarry 1971, 18) و از این لحاظ احتمال تأثیرگذاری آن بر منطق پوررویال زیاد است.

مطابق با سنت رایج در دوران منطق قدیم، منطق، که در آن دوران تحت تأثیر کیکرو عمدتاً دیالکتیک خوانده می‌شد (Barnes 1997, 141)، همراه با هنرهای آزاد سه‌گانه مورد بحث قرار می‌گرفت و مرز قاطع و روشنی با فنون سخنوری و دستور زبان نداشت (Copenhaver et al. 2014, 11). با نگرش کتاب پیتر، این

وضع تغییر می‌کند و به واسطه توفیق گسترده، این سبک نگارشی در منطق رایج می‌شود (Ibid.)؛ به این صورت که برای هر یک از پنج کتاب ارگانون^۱ یک بخش، و یک بخش هم برای ایساغوجی فرفریوس در نظر گرفته می‌شود. تغییرات مهم دوران نگارش منطق پیترو، یکی آشنایی قرون وسطای لاتینی با تحلیل مغالطات ارسطو بود که تحسین همگان را در پی داشت، و دیگری توجه نشان دادن به طوبیقای وی که اکنون با ترجمه‌های کامل قرن دوازدهم و سیزدهم از تمام ارگانون که جیمز اهل ونیز^۱ و ویلیام اهل موربک انجام می‌دادند معرفی می‌شدند. نتیجه نخستین تغییر این شد که تقریباً نیمی از حجم کتاب پیترو در مورد مغالطات است (Ibid., 13) و این بی‌ارتباط به آموزشی بودن کتاب او نیست (مقایسه کنید با PRL, 189).^۲ اما در این کتاب دوازده بخشی، شش کتاب آن مربوط به منطق باستانی^۳ است؛ شش کتاب آن نیز به مباحث اختصاص دارد که Parva Logicalia خوانده می‌شد. این شش کتاب، منطق نوین را تشکیل می‌دهند که عناوین آن به این ترتیب تنظیم شده‌اند: Suppositions, Relatives, Ampliations, Appellations, Restrictions, Distributions^۴ (Copenhaver et al. 2014, 16-17). این مباحث جدید بعدها همان قدر که اهمیت خود را در چشم

۱. James of Venice؛ متوفی بعد از سال ۱۱۴۷.

۲. زین پس با علامت اختصاری PRL و بر اساس شماره صفحات نسخه کمبریج، به منطق پورویال ارجاع داده می‌شود.

۳. منطق باستانی (Logica Antiqua) شامل منطق قدیم (Logica Vetus) و منطق جدید (Logica Nova) است و این هر دو در مقابل منطق نوین (Logica Modernorum) قرار می‌گیرند. منظور از منطق قدیم، مجموعه آثاری است که تا قبل از نهضت ترجمه آثار ارسطو که بعداً منطق جدید را تشکیل می‌دهند، در غرب لاتینی رایج بود. منطق قدیم را با نام منطق بوئتیوس هم می‌شناسند؛ چه، تمام آن آثار بجز یکی که طوبیقای کیکرو باشد، یا شرح و تفسیر، یا تألیف و ترجمه بوئتیوس بوده‌اند؛ به این ترتیب: ترجمه و حاشیه مقولات و درباره عبارت ارسطو، ایساغوجی فرفریوس، به علاوه مطالعات او در باب قیاس‌های حملی و شرطی، طوبیقا و حاشیه بر طوبیقای کیکرو (Cameron 2017, 195-6)؛ این دوران تا سال ۱۱۳۵ به طول می‌انجامد. بعداً در نیمه قرن دوازدهم، تحلیلات ارسطو به صورت ناقص ترجمه می‌شوند تا در قرن سیزدهم با ترجمه تحلیلات و مغالطات و طوبیقای ارسطو، دوران منطق جدید را رقم بزنند (Brumberg-Chaumont 2017, 42). این دو مجموعه آثار را با هم منطق باستانی خوانند. منطق نوین که به مطالعه ویژگی‌های حدود (proprietates terminorum) و کاربرد واژه‌های دال بر ثوابت منطقی (syncategoremata) می‌پرداخت، آن چیزی را تشکیل می‌داد که با نام منطق حدی (terminist logic) شناخته می‌شود (Uckelman & Lagerlund 2017, 133&136).
۴. این بخش از منطق اصطلاح‌شناسی منحصر به فردی دارد که توضیح آن بدون تفصیل بحث ممکن نیست؛ می‌توانید به Copenhaver et al. 2014, 62ff رجوع کنید. منبع اصلی برای آشنایی با این اصطلاحات عبارت است از:

A. Maieru, *Terminologia logica della trada scolastica*, Rom, 1972.